

مفاهیم اخلاقی در چهار منظومه عطار
(اسرارنامه، الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه)
اثر: دکتر جلیل تجلیل
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
و شهرام احمدی
(از ص ۱۱ تا ۳۰)

چکیده:

در این مقاله سعی شده است ظریف‌ترین و لطیف‌ترین مفاهیم اخلاقی در حکایات و تمثیلات عطار جستجو شود. لذا این مفاهیم و مصادیق اخلاقی از خلال چهار مثنوی تعلیمی معروف و مسلم وی، یعنی؛ اسرارنامه، الهی نامه، منطق الطیر، و مصیبت نامه استخراج و در سه حوزه؛ وظیفه انسان نسبت به خدا، وظیفه انسان نسبت به خود و نزدیکان و وظیفه انسان نسبت به جامعه مطرح گردید.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، جهان بینی، ملکه، اوامر و نواهی شرعی.

مقدمه :

کانون تصوّف و عرفان تجربه شخصی از خدا و وصل شهودی به اوست. به این منظور سالک باید ریاضت بکشد و مراحل را طی کند تا نفسش از مرتبه پست اماره به مقام مطمئنّه برسد. این گذر و تعالی و ترقی نفس در جهان بینی سالک تغییراتی ایجاد می‌کند، به نحوی که قیاس قبل و بعد از طیّ مراحل سلوک، صحّت این ادّعا را به اثبات می‌رساند. این کمال سیر روحی در جهان بینی و بالطبع در اخلاقیات یک سالک نیز تأثیر می‌گذارد و او را متحوّل می‌کند. توصیه‌های اخلاقی چنین شخصی همان اوامر و نواهی شرعی است. با این تفاوت که این اوامر و نواهی در اعمال و سخنان عارف به صورت «ملکه» در می‌آید و خود به خود و بدون تأمل از او سر می‌زند. یعنی؛ وقتی وضعیتی پیش می‌آید، عارف نیازی به تفکر و تأمل ندارد تا متناسب با وضع پیش آمده، موضع اخلاقی اتخاذ کند.

عارف بزرگ قرن هفتم فریدالدین عطار نیشابوری، چه در گفتار - به استناد آثارش - و چه در رفتار - به روایت تاریخ - مثل ممثّل اخلاق عارفانه اسلامی است. هر چند هدف عطار در آثارش تعلیم اخلاق نبوده است، اما بهترین و لطیف‌ترین مفاهیم اخلاقی را می‌توان از درون حکایت و تمثیلاتش استخراج نمود که در این زمینه نیز سرمشق عرفای بزرگی چون مولانا جلال الدین رومی شده است. ذکر نام شخصیت‌هایی چون: عباسه طوسی، مظفر عبادی، رکن الدین اکاف، محمدبن یحیی در ابتدای حکایات و تمثیلات که عطار به همه آنها ارادت می‌ورزیده است، دلیلی بر تأیید اعمال و سخنان آنها در همه زمینه‌ها مخصوصاً اخلاق است.

در بررسی اخلاق و مفاهیم اخلاقی از نظر عطار این نکته لازم به ذکر است که، از آنجا که در غزلیات اندیشه‌های تعلیمی کمتر بیان می‌شود و شاعر بیشتر از احوال عاطفی خود سخن می‌گوید، تعلیمات و آموزه‌های اخلاقی بسیار کم به چشم می‌خورد. لذا برای یافتن مفاهیم و مصادیق اخلاقی به چهار مثنوی تعلیمی معروف

و مسلم عطار یعنی: اسرارنامه، الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه رجوع می کنیم. مسایل اخلاقی در مثنویهای عطار در ۳ حوزه مطرح می شود:

۱ - وظیفه انسان نسبت به خدا.

۲ - وظیفه انسان نسبت به خود و نزدیکان.

۳ - وظیفه انسان نسبت به جامعه.

۱ - وظیفه انسان نسبت به خدا:

ذکر و یاد خدا

یکی از توصیه های عرفا ذکر خداوند و مداومت بر آن است. ذکر خدا و یاد او علاوه بر آرامش بخش دل، صیقل دهنده روح و ضمیر آدمی نیز هست: به هر کاری خدا را یاد می دار خدا را تا توی از یاد مگذار

(اسرارنامه ۱۸۰)

گرت باید به هر دم تازه جانی فرو مگذار یاد او زمانی

(اسرارنامه ۱۸۷)

عطار ذکر خدا را بر سرودن شعر ترجیح می دهد و از هر سخنی را که غیر از یاد خدا در آن باشد به خاموشی فرا می خواند:

خدا را یاد کن تا کی ز اشعار خموشی پیشه کن تا کی ز گفتار

(اسرارنامه ۱۸۸)

عابدی سالها عبادت خدا می کرد و همدلی جز خدا نداشت و دلش لبریز از یاد خدا بود، در حیاط خانه اش درختی بود که مرغی خوش آواز بر آن آشیانه ساخته بود. عابد به آواز آن مرغ خو کرده بود. (این انس به پرنده او را از یاد خدا غافل نموده بود) خداوند به سوی پیامبر آن روزگار وحی فرستاد تا به عابد بگوید که از یاد خدا غافل شدن و به بانگ مرغ توجه کردن از مصادیق بی وفایی است. (عطار،

منطق الطیر، ص ۱۱۹)

مارگیری در کنار سوراخ مار در حال افسون خوانی بود تا آن را اسیر کند. عیسی (ع) از آنجا می‌گذشت. مار به او گفت: این مرد سی ساله می‌خواهد مرا که سیصد سال از عمرم می‌گذرد، با افسون از سوراخ بیرون کشد و گرفتار سازد. عیسی (ع) در بازگشت دید که مار اسیر شده است. پرسید: چطور با این همه شجاعت و هوش در دام صیاد افتادی؟ مار گفت: من فریفته افسون او نشدم و حتی می‌توانستم خونش را بریزم:

لیک چون بسیار حق را نام برد	نام حق خوش خوش مرا در دام برد
چون به نام حق شدم در دام او	صد چو جان من فدای نام او
وصل همچون آتشی جان سوزد	یاد باید تا جهان افروزد

(مصیبت نامه، ص ۶۹)

التذاذ به ذکر نام و یاد محبوب نیز از جمله عناصر اشعار عرفانی است. عاشقان از شنیدن نام محبوب لذت می‌برند و به یادش سرخوشند.

کسی از مجنون پرسید؛ منظورت از گفتن نام لیلی چیست؟ مجنون با شنیدن نام لیلی خود را در خاک افکند و از آن شخص تقاضا کرد تا به جای پرسش از معنی و منظور عشق مجنون به لیلی، بار دیگر نام او را به زبان بیاورد. زیرا ذکر نام لیلی خود برابر یک دنیا راز گفتن است و غیر نام او بر زبان آوردن، کفر. (عطار، الهی نامه، ص ۱۲۲)

عبادت و اطاعت از خدا

آنچه در عبادت مهم است حضور دل است و خلوص نیت، که از آن به «حِسْبَةَ اللَّهِ» تعبیر می‌شود. تفسیر این امر را باید در بیان امیر مؤمنان علی (ع) جستجو کرد. ایشان عبادت پروردگار را نه به طمع بهشت و نه ترس از جهنم بلکه شایستگی خداوند برای عبادت و بندگی شدن می‌دانند. («ما عبدتك خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک

لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک» فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۱۷۱).

عطار بر خلاف بعضی از صوفیان که ظهور حقایق را موجب بطلان شرایع مطرح می‌کنند و به بهانه فنا فی الله و مرگ پیش از مرگ، احکام و شرایع را از خود ساقط می‌شمارند، همواره در مثنویهایش طاعت و عبادات خدا را وظیفه هر انسان بیان می‌کند:

به طاعت خوی کن وز معصیت دور که ندهد طاعتت با معصیت نور

(اسرار نامه، ص ۱۸۰)

در الهی نامه یکی از نصایح شاه به پسرش که در آرزوی رسیدن به جاه و مقام بود، این است:

پدر گفتش در این شوریده زندان به طاعت می‌توان شد از بلندان
اگر خواهی بلندی برپر از چاه که آن از طاعتی یابی نه از جاه

(اسرار نامه، ص ۱۵۳)

طاعت صرف و ابلیس وار از نظر عطار راه به جایی نمی‌برد، اما:

ورکسی گوید نباید طاعتی لعنتی بارد برو هر ساعتی

(منطق الطیر، ص ۹۲)

حضور قلب در نماز به عنوان یکی از مظاهر عبادات خداوند و سبک نشمردن آن در حکایات و تمثیلات به نحو مبسوطی آمده است. در مصیبت نامه، عطار نقل می‌کند که؛ غافلی برای خواندن نماز به مسجد رفت و لحظه‌ای نگذشته بود که نمازش را تمام کرد. نه سجودی لایق انجام داد و نه رکوعی صحیح. قصد بازگشت از مسجد را داشت. دیوانه‌ای که در آنجا شاهد بود، سنگ به دست در پی او روان شد و گفت: ای حيله گر این نماز را برای که به جا آوردی؟ مرد کاهل نماز گفت: برای خدای بی‌نیاز. مرد مجنون گفت: به این دلیل از تو پرسیدم که اگر این نماز برای من انجام داده‌ای، سزاوار آنی که با این سنگ بر سرت بکوبم. (عطار، مصیبت نامه

عجب و تکبر در عبادت و اطاعت از خدا نیز چیزی است که برغم ضدیت و اجتماع ناپذیر بودنشان مبتلا به نوع بشر است:

تو گر با حق به شب در راز گویی
مکن گر بنده طاعت بهایی
چو تو بفروختی طاعت به صدبار
ریا و عجب کوه آتشین است
اگر تو طاعت ابلیس کردی
جوی عجب تو گر طاعت جهانیست

توبه و استغفار

(اسرار نامه، صص ۸۴ - ۸۵)

ارتکاب گناه برای غیر معصوم به دلیل جایزالخطا بودن اجتناب ناپذیر است، لذا چه در شرع و چه در تصوّف برای آلودگان به این بلیّه، مفرّی به نام توبه پیش بینی و پیشنهاد شده است.

چنین نقلی درست است از به پیمبر
که حق گوید به شخصی روز محشر
که ای بنده بیا و نامه برخوان
چو بنده نامه برخواند سراسر
چو در نامه نبیند جز سیاهی
به دوزخ می روم زین عمر تاوان
چو پشت نامه برخواند به یکبار
به توبه در پشیمان گشته باشد
به جای هر بدی داننده راز
بدی را چون پشیمان گشته باشد

(الهی نامه، ص ۱۵۱)

در منطق الطیر، هدهد در پاسخ یکی از مرغان که گناهان بی شمار خود را مانع وصول به حضرت سیمرغ می شمرد، گفت: نباید ناامید شد، در توبه باز است و هیچگاه بسته نخواهد شد. (عطار منطق الطیر، ص ۱۰۱. نیز، صص ۱۰۱ - ۱۰۲)

سپس حکایت مردی را می آورد که گناهان بسیار مرتکب شده بود، لذا توبه کرد. بار دیگر توبه اش را شکست و در پی هوای نفس رفت و به انواع گناهان آلوده شد. پس از مدتی مجدداً پشیمان شد. اما این بار از توبه و بازگشت خجالت می کشید و بیم آن داشت که توبه اش پذیرفته نشود. لذا نگران و مضطرب بود تا اینکه در سحرگاهی، هاتفی او را آواز داد که خداوند می فرماید: «فرصت دیگری به تو می دهم و از تو خشمگین نیستم، بنابراین اگر تصمیم به بازگشت داری، بیا که ما، در به روی تو باز کرده ایم.» (عطار منطق الطیر، ص ۱۰۲)

توکل

واکنش در برابر بی ارزشی دنیا و فانی و زودگذر بودن آن به دو صورت است: یکی؛ راهی که زهاد در پیش گرفته، به کلی از تمتعات دنیوی چشم پوشیده اند. و دیگر اینکه؛ «این امکان هم وجود دارد که شخص این حالت و موقعیت را با حفظ معیشت و صیانت زندگی حفظ کند. تأمین حدّ معینی از معیشت، توأم با حذف حشو و زواید، شایسته و بایسته است و در داخل این محدوده مال دنیا و اقناع ضروریات طبیعی زندگی مجاز شمرده شده است.» (درباره توکل و نظر قرآن کریم و عرفا و متکلمان درباره آن، رک: ریتز، دریای جان ج ۱، صص ۳۱۳ - ۳۱۹)

عطار نیز در جای جای مثنویهایش انسان را به توکل دعوت نموده و در تعریفی موجز از توکل آن را «پی کردن زبان» خوانده است. در اسرار نامه می گوید:

تو بر رزاق ایمن باش آخر صبوری ورز و ساکن باش آخر

زکافر می‌نگیرد رزق خود باز کجا گیرد زمرد پرخورد باز

(اسرار نامه، ص ۱۶۷)

سپس به مناسبت می‌گوید: «شخصی برای من حکایت کرد که در بیابان چاه آبی بود و وی می‌خواست از آن چاه آب بردارد، که ناگهان انگشترش در چاه افتاد. کسی را به ته چاه فرستاد و از او خواست هر چه در ته چاه می‌بیند درون دلو بریزد و بالا بفرستد، تا بلکه انگشتری خود را پیدا کند. چند بار چنین کرد، تا اینکه سنگ سیاهی در میان گل و لای پیدا شد که گرد و روشن بود. از دستش افتاد و شکست، و از میان دو نیمه سنگ کرمی خارج شد. که در دهانش برگ سبزی بود:

زهی منعم که در پروردگاری میان سنگ کرمی رابداری
به چاه تیره در راه بیابان میان سنگ کرمی را نگهبان

(اسرار نامه، صص ۱۶۷-۱۶۸)

شقیق بلخی در بغداد درباره توگل، مجلس می‌گفت و مردم را به قوی بودن و نرسیدن از خواری تشویق می‌کرد و خود را مثال می‌زد که: از بیابان می‌گذشتم، در حالیکه یک درم بیشتر همراه من نبود. به خاطر توگل به خدا، با وجود رفتن به کعبه و بازگشتن از آنجا هنوز به آن یک درم نیاز پیدا نکردم و در جیب من است. جوانی از جمعیت برخاست و گفت: «آن وقت که یک درم را در جیب خود می‌نهادی، توگل و اعتمادت به غیب کجا بود؟ مگر آن زمان مؤمن نبودی و یا از ایمانت، ایمنی نداشتی؟» شقیق با شنیدن این سخن به آن جوان حق داد. (عطار، الهی نامه، ص ۱۴۵. نیز درباره توگل، رک: عطار، مصیبت نامه، ص ۳۱۵.)

رضا

یکی از مقامات عرفانی «رضا» ست. «در مقام رضا، قلب به آنچه خداوند مقدر کرده است در جمیع امور مسرور است و نفس در هر شرایطی خوش و آرام؛ قلب در

هر موقعیت و پیش آمدی که موجب تشویش و اضطراب از امور دنیوی باشد، آرام و ساکت است و بنده خداوند به آن چیزی که خداوند نصیبش کرده، قانع و سرشار از شادمانی است ...» (ریتر، دریای جان، ج ۱، ص ۳۶۲).

مکن در هیچ کاری ناسپاسی رضا ده در قضا گر حق شناسی

(اسرار نامه، ص ۱۸۳)

در مصیبت نامه آمده است؛ روزی مردی به نام «خوش خوش» که همواره تکیه کلامش این لفظ بود، خانه اش بر سر زن و فرزندش خراب شد. او نیز در کناری ایستاده بود و «خوش خوش» می گفت: عطار از این تکیه کلام استفاده می کند و می گوید:

چون همه چیزی زپیشان دید او قول خوش خوش گفتن آسان دید او
گرچه خوش خوش خوش نبینی هرچه هست خوش خوشی در ناخوشی افتی به شست
گر شود همچون زمین پست آسمان تو خوشی خود طلب کن از میان

(مصیبت نامه، ص ۱۲۰)

بزرگی در مناجات با خدا چنین می گفت: «ای خدا من از تو راضی ام، تو نیز از من راضی باش.» در این هنگام ندایی به گوشش رسید که می گفت: «تو در ادعایت دروغگو هستی، اگر از ما راضی بودی، رضایت ما را اکنون طلب نمی کردی.»

کسی کو در رضا عین کمال است چو راضیست او رضا جستن محال است
اگر تو راضی از ما چه جویی وگرنه خویش را راضی چه گویی

(الهی نامه، ص ۲۱۰)

رضایت از خدا فقط به معنی رضا بر نعمات و خوشیها نیست، بلکه بر بی مهریها و نامرادیها خوش بودن، علامت رضای واقعی است.

بر قهر و لطف خدا عاشق بودن

گفت مجنون گر همه روی زمین
من نخواهم آفرین هیچ کس
خوشتر از صد مدح یک دشنام او
مذهب خود با تو گفتم ای عزیز
هر زمان بر من کنندی آفرین
مدح من دشنام لیلی باد و بس
بهرتر از ملک دو عالم نام او
گر بود خواری چه خواهد بود نیز

(منطق الطیر، ص ۲۳۲)

عطار نیز مانند سایر عارفان عاشق، معتقد است که تحمل عتاب معشوق بر عاشق ناگوار نیست زیرا یک کرشمه تلافی صد جفا بکند. پس عاشق حقیقی کسی است که قهر خدا را مانند لطفش با جان و دل پذیرا باشد. یکی از دلایلی که ابلیس در ادب عرفانی و آثار صوفیانه به لقب فتوت و جوانمردی ملقب شده است، همین برداشتن قهر الهی بود که بعضی از عرفا آرزو می‌کنند، کاش آیه «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» («ولعنت من تا روز جزا بر تو خواهد بود.» قرآن کریم، ص ۷۸) در حق آنان نازل می‌شد. زیرا خداوند در این آیه شریفه ابلیس را مستقیماً مورد خطاب قرار داد. و عارف لحظه‌ای نگریستن خدا به خود را آرزو می‌کند؛ چه آن عتاب آمیز باشد، چه همراه لطف.

۲- وظیفه انسان نسبت به خود و نزدیکان:

نفس ستیزی

ناگفته پیداست که منظور از نفس، همان نفس اماره است که رهزن آدمی از صراط مستقیم می‌باشد. عطار انسان را از تبعیت سگ نفس برحذر می‌دارد. در اسرار نامه می‌گوید: «نهاد کافر خود را گردن بزن، زیرا مسلمان شدن نیست و در صورت تبعیت از آن، اگر یک روز در اجابت آرزویش تأخیر کنی، به سگی خشمگین بدل می‌شود و اگر یکی از آرزوهایش را به جانباوری صد نهیب به تو می‌زند، آنگاه می‌گوید:

خریست این نفس خر را بنده بودن کجا باشد نشان زنده بودن»

(اسرار نامه، ص ۶۴)

آنگاه به مناسبت در حکایتی می‌گوید: «پیری دانا به خر بنده‌ای گفت: تو چه کاره هستی؟» گفت: «خر بنده»، پیر گفت: «از خدا می‌خواهم که خرت را بمیراند زیرا خر بنده بودن مانع از بندگی خداست.» (البته عطار در اینجا از لفظ خر، نفس را اراده کرده است.) ...

سگست این نفس کافر در نهادم که من هم خانه این سگ بزادم
ریاضت می‌کشم جان می‌کنم من سگی را بوک روحانی کنم من

(اسرار نامه، ص ۶۵)

در حکایت دیگری انسان را به حبس سگ نفس فرا می‌خواند. رهبانی برای خود دیری ساخت، درش را محکم بست و روزنه‌ای از آن به بیرون گشاد و در آنجا مشغول ریاضت شد. شیخ ابوالقاسم همدانی علت زندانی شدن رهبان را از او پرسید. گفت: «سگی گزنده درون خویش دیده‌ام که بیهوده در اطراف شهر می‌گردد. در این دیر در بسته او را محبوس کردم تا در خلق جهان نیفتد. تو نیز چنین کن.» (عطار،

الهی نامه، صص ۹۳-۹۴)

در منطق الطیر، عطار از زبان هدهد، عذر بسیاری از مرغان را ناشی از اسارتشان به دست نفس می‌داند. خطاب به انسانهای درّاج صفت می‌گوید: «از اجابت فرمان نفس دوری کن زیرا در این صورت خود را در گرداب بلا خواهی افکند. نفس را مانند خر عیسی بسوزان تا مانند عیسی جانت پر فروغ شود.» (عطار، منطق الطیر، ص ۳۶)

سپس به انسانهای عندلیب صفت می‌گوید:

چند پیوندی زره بر نفس شوم همچو داوود آهن خود کن چو موم
گر شود این آهن چو موم نرم تو شوی در عشق چون داوود گرم

(منطق الطیر، ص ۳۶)

عطار در حکایتی از سلف خود، سنایی غزنوی سخن می‌گوید که: در راهی می‌رفت، کناسی را مشغول کار دید و در طرف دیگر موذنی را در حال اذان گفتن. گفت: «هر دو یک عمل را انجام می‌دهند، زیرا هر دو به خاطر نان غافلانه شغلی را انتخاب نمودند. چه بسا کناس بر موذن مغرور و ریاکار برتری و شرافت دارد»:

تا تو با نفسی و شیطانی ندیم پیشه خواهی داشت کناسی مقیم
گر درخت دیو از دل بر کنی جانت را زین بند مشکل بر کنی
ور درخت دیو می‌داری به جای با سگ و با دیو باشی هم سرای

(مصیبت نامه، ص ۲۴۰)

راز داری و حفظ اسرار

یکی از آموزه‌های اخلاقی صوفیه به مریدان و سالکان، حفظ اسرار است. خواه این اسرار مکاشفات صوفیانه باشد و خواه مسایل عادی و روزمره.

عطار انسان را از رازگویی با نااهلان و ابلهان و همچنین زنان باز می‌دارد:

کسی را امتحان ناکرده صد بار مگر دانش بر خود صاحب اسرار
مگو هرگز به پیش ابلهان راز مده هرگز جواب احمقان باز

(اسرار نامه، ص ۱۸۰)

مگوی از هیچ نوعی پیش زن راز که زن رازت بگوید جمله سرباز

(اسرار نامه، ص ۱۸۱)

در مصیبت نامه از زبان انسان کاملی می‌گوید: «یکی از مضرات افشای سرّ این است که حسادت شنونده در حق او زیاد می‌شود. که یاد آور حدیث نبوی است: «استَعِينُوا عَلَيَّ اِنْجَاحِ الْخَوَاصِّ بِاَلِكَيْمَانِ فَاِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَّحْسُودٌ.» (فروزانفر، احادیث

مثنوی، ص ۳)

حتی در این زمینه از مبالغه عامیانه نیز استفاده می‌کند و می‌گوید: «اگر روبه دیوار هم می‌ایستی، خاموش باش زیرا دیوار گوش دارد» (عطار، مصیبت نامه، ص ۲۴۰) آنگاه از

انوشیروان نقل می کند که گفت: «اگر می خواهی رازت را در جهان دشمن زشت خویت نشنود، حتی نزد دوست هم افشا نکن.» صبح اگر نفس خود را سر به مهر نگه می داشت و نمی دمید، هیچگاه این همه پریشانی در دنیا ایجاد نمی شد. تازبان سرخ تو ساکن و آرام است، سر سبزت در امان است. (عطار، مصیبت نامه، صص ۳۷۰-۳۷۱)

تربیت فرزند

اگر از اشاره های غیر مستقیم عطار درباره فرزند بگذریم. دو بیت در اسرار نامه وجود دارد که تربیت دینی فرزند و دور نگه داشتن از همنشین بد در آنجا توصیه می شود:

به دین فرزند را دل دار زنده که آن نقشی بود در سنگ کرده
پسر را از قرین بد نگه دار که مردم از قرین گردد گنهکار

(اسرار نامه، ص ۱۸۱)

از جمله حکایاتی که درباره از خود گذشتگی برای فرزند در مثنویهای عطار آمده است، حکایت شیخ گورگانی و گربه اش می باشد. در الهی نامه می گوید: «شیخ گورگانی گربه ای در خانقاه داشت که روزی چند بار آن را می دید. دست و پای آن گربه را با غلافی از چرم پوشانده بودند تا آلوده نشود... جایش در مطبخ بود و علی رغم پوشیده بودن مواد غذایی، از تعرض و دست درازی به آنها خودداری می کرد. تا اینکه یک شب از مطبخ تکه گوشتی را ربود و خادم او را تنبیه کرد. گربه نزد شیخ آمد و از خشم درکنجی نشست. شیخ پس از اطلاع از موضوع به وسیله خادم، گربه را فراخواند و دلیل تعرضش را جویا شد. گربه که زمان ربودن گوشت آبستن بود، در جواب شیخ رفت و سه بچه اش را آورد و نزد شیخ نهاد و خود غمگینانه بر بالای درختی رفت و دم فرو بست. شیخ وقتی متوجه قضیه شد از خادم

عصبانی شد و با خود گفت: گربه در این عمل گناهی ندارد زیرا این کار خلاف را به خاطر خود انجام نداد. بلکه به خاطر نیاز بچه هایش این کار را کرد. «الضُّرُورَاتُ تُبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ» برای بر آوردن نیاز فرزند، موجود کوچکتر و ضعیف تر از عنکبوت، از دهان شیر هم باشد غذا تهیه کند:

زگربه آن چه کرد او نه غریب است که پیوند بچه کاری عجیب است
ترا تا بچه‌ای ظاهر نگردد غم یک بچه در خاطر نگردد

(الهی نامه، ص ۶۱)

آنگاه شیخ از خادم خود خواست تا از گربه عصبانی و غمدیده دلجویی کند. خادم دستار خود را به نشانه استغفار کنار گربه نهاد. گربه به استغفار او وقعی ننهاد. اما با شفاعت شیخ از درخت پایین آمد.

اگر صد عالمت پیوند باشد نه چون پیوند یک فرزند باشد
کسی کاو فارغ از فرزند آمد خدای پاک بسی مانند آمد

(الهی نامه، ص ۶۲)

۳- وظیفه انسان نسبت به جامعه رعایت حرمت پیر

پیر در اصطلاح صوفیه به کاملان طریقت و سلوک گفته می شود که به سیر در آفاق و انفس پرداخته و مراحل کمال را پیموده اند و به حدی از معرفت رسیده اند که می توانند سالکان و مریدان را در سیر و سلوکشان هدایت و راهنمایی کنند و از ما فی الضمیر آنها مطلع شوند و حتی به کرامات و خرق عادات دست زنند. هر چند این معنی پیر یک معنای اصطلاحی است، اما با معنی معروف و مشهور آن در بین عوام که عبارتست از کسی که سالها در دنیا زندگی کرده و روزگار گذرانده و قوای جسمانی خویش را تحلیل برده و موی سپید کرده، منافاتی ندارد. با این تفاوت که

اصطلاح پیر در نزد صوفیه معنایش بسیار وسیع تر است .
پیر به هر معنا و مفهوم و در اصطلاح هر طبقه و صنف حرمت فراوان دارد و در
همه ادیان و مذاهب به این مهم توصیه شده است. عطار نیز به هر دو معنی پیر
توجه دارد و دیگران را به احترام پیران فرامی خواند.

گرامی دار پیران کهن را که در پیری بدانی این سخن را

(اسرار نامه، ص ۱۸۱)

یکی از مفاهیم احترام به پیر در نزد عطار، تبعیت از اوست که در نهایت سودش
به خود شخص برمی گردد:

بزرگی را که مرد کار باشد برش بنشین کافر بسیار باشد
که هر کاو دوستدار پیر گردد همه تقصیر او توفیر گردد

(الهی نامه، ص ۹۴)

در منطق الطیر پیر را آینه سالک و پناهگاه و هادی وی می خواند:

تا نیفتد بر تو پیری را نظر از وجود خویش کی یابی خبر
گر تو بنشینی به تنهایی بسی ره بمنتوانی بریدن بی کسی
پیر بآید، راه را تنها مرو از سر عمیا درین دریا مرو
پیر ما لابد راه آمد ترا در همه کاری پناه آمد ترا
چون تو هرگز راه شناسی ز چاه بی عصا کش کی توانی برد راه
نه ترا چشم است و نه ره کوتاه است پیر در راهت قلاووز ره است

(منطق الطیر، صص ۹۴-۹۵)

شیخ گرگانی با همراهان از خیابانی می گذشت، نظام الملک کوچک با کودکان در
آنجا مشغول بازی بود، وقتی شیخ و اطرافیانش را از دور دید، خود را به یک سو
کشید و به کودکان دیگر گفت: «از بازی دست بکشید تا گرد و غبار فروکش کند و به
دامان این مرد بزرگ ننشیند. زیرا بدبختی برای دیگران به وجود می آید. شیخ وقتی

این سخن را شنید و احترام نظام الملک را در حق خود دید، آینده‌ای بسیار روشن و خوب برایش پیش بینی کرد.» (عطار، مصیبت نامه، صص ۱۰۸-۱۰۹)

عیبجویی نکردن

مجوی از عیب بر موری فزونی که در قدرت تو چون موری زبونی
نکوبین باش گر عقلت بجایست که گر بی عیب می جویی خداست

(اسرار نامه، ص ۱۸۲)

به نظر عطار از چیزهایی که مانع عیبجویی از دیگران می شود، به عیب خویش نگریستن است. اگر انسان به کاستی های خود توجه کند، حتی حیوان پستی چون سگ را از خویش برتر خواهد یافت. (عطار، مصیبت نامه، صص ۲۶۵-۲۶۶) عطار جستجوی در خود و توجه به عیبهای خویش را برتر از صد عالم را گشتن و صد نور غیب الغیب دیدن می شمارد. (عطار، الهی نامه، ص ۲۲۲)

از مضرّات عیبجویی از دیگران، درک نکردن امور غیبی است:

چون تو مشغولی به جویایی عیب کی کنی شادی به زیبایی غیب
عیب جویا، تو به چشم عیب بین کی توانی بود هرگز غیب بین
اولاً از عیب خلق آزاد شو پس به عشق غیب مطلق شاد شو
موی بشکافی به عیب دیگران ور بپرسم عیب تو کوری در آن
گر به عیب خویشتن مشغولی گر چه بس معیوبی، مقبولی

(منطق الطیر، ص ۱۶۸)

یکی از عواملی که مانع عیبجویی می شود، عشق است و به راستی که عرفا با این ره آورد خویش در حل مشکلات اخلاقی نوع بشر نیز پیشقدم شدند.

مردی به مدت پنج سال عاشق زنی بود. آن زن در چشم خود به اندازه یک سرناخن سپیدی داشت. مرد در طول این مدت هیچگاه متوجه سپیدی درون چشم

زن نشده بود. عطار در ادامه مضمون مثل معروف « حُبَّكَ الشَّيْءُ يُعْمَى وَ يُصَمُّ » را چنین می آورد:

مرد عاشق چون بود در عشق زار کی خبر یابد ز عیب چشم یار

(منطق الطیر، ص ۱۶۹)

وقتی از شدت عشق مرد به زن کاسته شد، از او پرسید: «این سپیدی از چه وقت در چشمت پیدا شد؟» زن در جواب گفت: «از آن زمان که عشق تو نسبت به من تقلیل یافت.»

عطار آخرین حکایت منطق الطیر را نیز به عیب پوشی اختصاص داده است:

بوسعید مهنه در حمام بود قایمیش افتاد و مرد خام بود

شوخی شوخ آورد بر بازوی او جمع کرد آن جمله پیش روی او

شیخ را گفتا بگو ای پاک جان تا جوانمردی چه باشد در جهان

شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است پیش چشم خلق نا آوردن است

(منطق الطیر، ص ۲۵۹)

نکویی با دزد

یکی از کارهای عجیب صوفیه، رفتار این طایفه با خلافکاران است. آنان به واسطه دید عرفانی عمیق خود در حوزه اخلاق ضمن اینکه با بدی و زشتی ستیزه می کردند، با کسانی که مرتکب این اعمال می شدند، بزرگواران بر خورد می کردند. زیرا جایز الخطا بودن آدمی و امید به توبه و و انابه اش و نیز عنایت بی علت خداوند را از دلایل اصلاح وی می شمردند و گاه این مسامحه چنان شدید بود که اعتراض عقول حسابگر را برمی انگیخت. مثلاً بزرگواری این طایفه در قبال دزدان و سارقین بسیار جالب و شنیدنی است.

شبی دزدی به خانه احمد خضرویه رفت. هر چه گشت، چیزی نیافت. ناامیدانه قصد بازگشت داشت. شیخ او را آواز داد و گفت: «بازگرد و دلو در چاه بینداز و آب

بگیر و غسل کن و نماز بخوان.» دزد چنین کرد. هنگام صبح خواجه ای صد دینار زر برای شیخ آورد. شیخ گفت: «این خاص مهمان ماست.» زر به دزد داد و گفت: «این پاداش یک شب عبادت خالصانه توست.» دزد دچار حالتی شد، توبه کرد و از مریدان شیخ گشت. (عطار، مصیبت نامه، صص ۱۱۳-۱۱۴)

و در احوال جنید می گوید: «دزد وارد خانه جنید شد و هر چه گشت چیزی نیافت، جز پیراهنی. آن را برداشت و به بازار برد تا بفروشد. خریدار کسی را می خواست که آن پیراهن را بشناسد. از قضا جنید نیز از آنجا می گذشت. به خریدار گفت: من این پیراهن را می شناسم، با خیال آسوده آن را بخر.» (عطار، مصیبت نامه، صص ۱۷۶-۱۷۷)

شفقت بر سایر جانداران و نیازردن آنها

از دلایل مهربانی و شفقت عرفا با حیوانات، تواضع و فروتنی این گروه است که خود را به خاطر هم خانگی با سنگ نفس از حیواناتی مانند سگ که در بین عوام مظهر پستی است، برتر نمی دیدند. (ریتر، دریای جان، ج ۱، ص ۴۹۵)

بر سر راه معشوق طوسی سگی ظاهر شد. معشوق سنگی بر او زد و از خود دور ساخت. از پشت سر خود سواری سبز جامه را دید که چهره اش نورانی بود. سوار تازیانه ای بر معشوق طوسی زد و با بیانی عتاب آمیز گفت:

نمی دانی که بر که می زنی سنگ	که با او نیستی در اصل هم رنگ
نه از یک قالبی با او به هم تو	چرا از خویش می داریش کم تو
چو سگ از قالب قدرت جدا نیست	فزونی کردنت بر سگ روانیست

(الهی نامه، ص ۵۶)

صوفی عصای خود را بر سگی کوفت. سگ زخمی و نالان به نزد بوسعید رفت و از آن صوفی شکایت کرد. بوسعید صوفی را مؤاخذه کرد و صوفی در جواب

گفت: «مقصر من نبودم، بلکه سگ تقصیر داشت. زیرا جامه مرا آلوده کرد و من نیز با عصا او را زدم.» ابو سعید وقتی ناله و بی تابی سگ را دید، گفت: «هر عقوبتی صلاح می دانی، من حاضرم و به جان خریدار. آن را به قیامت میفکنم. اگر می خواهی که من آن مرید را عقوبت کنم، این کار را می کنم به شرطی که تو راضی و خشنود شوی.» سگ در پاسخ از بوس سعید خواست تا از تن آن مرید کسوت صوفیانه را درآورد، زیرا از این طایفه چنین رفتاری انتظار نمی رود.

عطار در ادامه می گوید:

چو سگ را در ره او این مقام است فزونی جستنت بر سگ حرام است
اگر تو خویش از سگ بیش دانی یقین دان کز سگی خویش دانی

(الهی نامه، ص ۵۸)

در مصیبت نامه نیز آمده است: مردی از اولیای الهی برفها را کنار می زد و برای پرندگان دانه می پاشید. غافلی از او پرسید: «اکنون که هنگام کشت نیست چرا دانه می پاشی؟» گفت: «اکنون زمان کشت من فرا رسیده است و هنگام درو باگاو، خرمن را خواهم کوبید.» (عطار، الهی نامه، صص ۳۷۵-۳۷۶)

نیز از حضرت موسی نقل می کند که؛ کبوتری وارد آستینش شد. بازی از پشت سر درآمد و به موسی (ع) گفت: «ای موسی صیدم را به من بده. زیرا روزی من آن کبوتر است.» موسی (ع) حیران ماند. کبوتری را که به او پناه آورده است، تسلیم کند و یا به گرسنه ماندن باز رضا دهد. از باز پرسید: «آیا گوشت دیگری غیر از گوشت کبوتر را می پذیری؟» باز گفت: «اگر گوشتی بیابم برای من بهتر از کبوتر است.» موسی (ع) کاردی برداشت و خواست تا ران خود را ببرد. باز با دیدن ایثار موسی (ع) به صورت اصلی خود یعنی فرشته درآمد و به موسی (ع) گفت: «من و کبوتر فرشته بودیم. خداوند ما را فرستاد تا بر فرشتگان شفقت و رحمت تو را اثبات کند.» (عطار،

سفیان ثوری با طفلی برخورد کرد که بلبلی در قفس داشت. سفیان با دیدن اضطراب و آشفتگی حال بلبل، در ازای پرداخت یک دینار به کودک آن را آزاد کرد. بلبل روزها به بوستان می‌رفت و شبها نزد سفیان باز می‌گشت. تأثیر محبت او بر مرغ به نحوی بود که پس از مرگ سفیان، بلبل خود را بر جنازه‌اش می‌زد و پس از خاکسپاری آن قدر بر مزار او مقیم شد تا جان سپرد. (عطار، مصیبت نامه، صص ۳۰۴-۳۰۵)

نتیجه :

عطار مانند سایر عرفا در صدد تبدیل صفات اخلاقی به ملکات فاضله است بدون اینکه در مثنویهایش داعیه تعلیم اخلاق را داشته باشد. حکایات عجیب و سخنان غریبش شاید بر سامعه متمسکان اخلاق عرفی و معمول ثقیل افتد و بر مذاقشان ناخوش آید، اما ناب ترین نکات اخلاقی را می‌توان از آنها استنباط و استخراج کرد.

منابع:

- ۱- ریتز، هلموت، دریای جان، ترجمه؛ عباس زریاب خویی و مهر آفاق با یبوردی، ۲ جلدی، انتشارات الهدی، چ دوم، تهران ۱۳۷۷.
- ۲- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، چ هشتم، تهران ۱۳۷۱.
- ۳- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، الهی نامه، تصحیح و مقدمه از، هلموت ریتز، انتشارات توس، چ دوم، تهران ۱۳۶۸.
- ۴- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح؛ نورانی وصال، زوآز، چ چهارم، بی‌جا، ۱۳۷۳.
- ۵- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، اسرار نامه، تصحیح و تعلیقات و حواشی؛ سید صادق گوهرین، انتشارات صفی علیشاه، چ دوم، بی‌جا، بی‌تا.
- ۶- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، امیر کبیر، چ ۵، تهران ۱۳۷۰.